

الگوی کاربست قدرت نرم در نفوذ فکری - فرهنگی غرب بر جریان روشنفکری دینی و نسبت آن با امنیت نرم ج.ا.ا.

مهدی روحی^۱
 مهدی فیروزکوهی^۲
 حسین حسینی^۳

چکیده

با توجه به تحول وضعیت محیط و کشورها، امروزه در ادبیات امنیتی بجای بحث از قدرت سخت و نیمه سخت، سخن از قدرت نرم به میان می آید. قدرت های حامی وضع موجود نظم بین المللی، از مفاهیم فوق برای تاثیر گذاری و تغییر در جوامع هدف در راستای منافع خود بهره می برند. حال، سوال اصلی این است غرب برای نفوذ فکری- فرهنگی بر طیف نخبگان روشنفکری دینی، چگونه از ابزار قدرت نرم استفاده می کند؟ مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی، چارچوب مفهومی قدرت نرم و رابطه نظریه و فرهنگ؛ زمینه نفوذ در جریان روشنفکری دینی از دو جنبه قابل تحلیل و بررسی است. اول؛ حضور و تحصیل در غرب، زمینه جذب فرهنگی را فراهم می کند در این صورت نظریه های طرح شده بجای اینکه جمع کننده میان سنت و مدرنیته باشد با روکش اسلامی ولی بن مایه غربی خواهد بود. دیگر اینکه در اثر داد و ستدی که میان فرهنگ و نظریه است، هر فرهنگی علم متناسب با خود را تولید کرده، نیز هر نظریه ای فرهنگ متناسب با خود را تقویت می کند. لذا، بکارگیری نظریه های غربی برای تبیین و فهم دینی، بنیان فرهنگی جوامع سنتی را متلاطم و حتی متلاشی می کند پس می توان استدلال کرد، غرب با هدف متلاطم کردن فضای فرهنگ سنتی، زمینه آشنایی روشنفکران با محیط فرهنگی و علمی غرب را فراهم می کند که ظریف ترین و نرم ترین مصداق نفوذ بوده و زمینه ای برای تضعیف امنیت نرم جمهوری اسلامی می باشد.

کلیدواژگان: قدرت نرم، غرب، نفوذ فکری، روشنفکران، امنیت نرم.

۱. دوره دانش آموخته دوره دکتری مطالعات منطقه ای دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران.

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

firuzkuhi@chmail.ir

۳. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران.

مقدمه

امروزه در ادبیات امنیتی در کنار مسائلی چون عملیات روانی، جنگ نرم و تهدید نرم از نفوذ نیز سخن به میان می‌آید. منظور از نفوذ، که یکی از اشکال اعمال قدرت است تاثیر گذاری بازیگر بر بازیگر دیگر است. مسئله نفوذ از زمان‌های دور توسط دولت‌های قدرتمند، برای کنترل پیرامون خود و دولت‌های ضعیف‌تر مورد نظر بوده است. امروزه بخاطر هزینه بر بودن، کم اثر بودن، خطر آفرین بودن و حساس بودن انواع نفوذ سخت، دولت‌ها در صدد اعمال نفوذ نرم هستند. به همین منظور، از قدرت نرم، دیپلماسی عمومی، دیپلماسی فرهنگی و... استفاده می‌کنند. از مصادیق مهم نفوذ نرم، نفوذ فکری است. در این شکل از نفوذ، بجای نفوذ بر حاکمان و ابزارهای اداره جامعه، فکر مخاطبان، مورد نفوذ قرار می‌گیرد. در این صورت از طریق نخبگان جامعه هدف، بطور ناخودآگاه، مسیر حکمرانی و حتی شیوه تفکر جامعه به سمت و سوی خواسته دولت‌های نفوذ کننده سوق داده می‌شود. به همین روی، امروزه یکی از ابزارهای مهم دولت‌های قدرتمند استفاده از ابزار نفوذ فکری در جهت تحقق اهداف خود است. در حوزه نفوذ فکری، بسته به نوع مخاطب از جانب دولت‌های سلطه‌گر، می‌توان برنامه‌هایی را برشمرد. از آنجایی که مسئله این نوشتار، نفوذ فکری غرب بر جریان روشنفکری است؛ به تبیین و توصیف چگونگی نفوذ فکری غرب بر روشنفکران خواهیم پرداخت. انتخاب جریان روشنفکری، بدان جهت است که روشنفکران به خاطر مرجعیت علمی که در جهان ما دارند همواره در سطح اجتماعی و سیاسی اثرگذار بوده و محل رجوع نخبگان و حتی توده‌ها هستند. نیز بخاطر کارکرد روشنفکران در سطح علمی است. روشنفکران به ویژه در جهان اسلام، مبتنی بر مدعای خود، وظیفه مهم ایده‌پردازی برای حل عقب ماندگی ما از جهان غرب را بر عهده داشته و دارند می‌توان گفت بار سنگین صورت‌بندی الگوی پیشرفت بر عهده روشنفکران و پیشگامان علم و نظریه‌پردازی بوده است. الگوهای تجدد خواهی و تجدد گرایی عالمان و روشنفکران دو سده اخیر در این راستا تحلیل می‌شود. لذا، نقش روشنفکران در این جوامع بسیار پررنگ و اثرگذار است. در این مسیر برخی از روشنفکران، به دامن غرب پناه برده و از سنت دینی خود عدول کردند و برخی با جمود در سنت، کلیت غرب را طرد کردند که موضوع پژوهش حاضر نیستند. اما برخی از روشنفکران معروف به دینی، مطابق با ادعای خود در صدد جمع بین تعالیم دینی با علم مدرن غربی شده‌اند. مسئله اصلی این روشنفکران جمع میان دینداری، یعنی داشته‌های

جوامع مسلمان و تجدد، یعنی داده‌های جدید تمدن غربی است. در این نوشتار، به چگونگی اعمال نفوذ غرب بر این روشنفکران خواهیم پرداخت. به همین روی پس از تعریف و تبیین اصطلاحات مورد استفاده از روش اجتهادی دلالت محور (بابایی، ۱۳۸۹: ۸۵) و چارچوب مفاهیم قدرت نرم و رابطه نظریه و فرهنگ، داده‌های بدست آمده در راستای تبیین چگونگی نفوذ فکری غرب بر روشنفکران دینی معاصر مورد استفاده قرار گرفته است که در نهایت منتج به مدلی برای تبیین چگونگی این نفوذ شده است.

ادبیات تحقیق

گرچه مسئله نفوذ همواره در ادبیات سیاسی و نظامی کاربرد داشته و بدان پرداخته می‌شده است اما ورود جدی این کلمه در ادبیات سیاسی و علمی کشور، به بیانات مقام معظم رهبری باز می‌گردد که از سال ۱۳۹۴ مکرر در بیانات ایشان طرح شده و وارد عرصه رسانه‌ای شد. به تبع، پژوهش‌هایی در این عرصه به رشته تحریر در آمد، از پژوهش‌ها در این حوزه می‌توان به «نظریه نفوذ؛ تبیین ماهیت انواع نفوذ و رابطه آنها با دستگاه چهار طیفی تهدید» (احمدیان، ۱۳۹۴: ۳۴) اشاره کرد. البته برخی پژوهش‌ها به رویکردهای نرم نفوذ که از مصادیق آن نفوذ فرهنگی و فکری است نیز پرداخته‌اند بعنوان مثال حاذق در «خاستگاه و بسترهای نفوذ فکری، فرهنگی و سیاسی با تاکید بر نفوذ امریکا در ایران» (حاذق، ۱۳۹۴: ۳۳) به بسترهای نفوذ فکری و فرهنگی پرداخته است ولی مخاطب این نفوذ مشخص نیست و نیز به این می‌پردازد که ورود مفاهیم و الگوهای فکری، عقیدتی، فرهنگی، و با حضور عناصر حقیقی و حقوقی کشورهای رقیب و دشمن، در قالب گروه‌های هنری، فرهنگی، اقتصادی، دانشگاهی، سیاسی و... به تدریج شبکه‌ای از حامیان داخلی به وجود آورده و مسئله نفوذ اتفاق می‌افتد. منسجم‌ترین پژوهش‌ها در حوزه نفوذ فکری در همایش ملی «نظام سلطه و جریان نفوذ»، ارائه شده‌اند که بخشی به نفوذ فرهنگی و فکری اختصاص دارد. در این بخش بیش از بیست مقاله منتشر شده است که به مسائل متنوعی پرداخته‌اند. (کریم زاده، ۱۳۹۷: ۷) نزدیک‌ترین مقاله به پژوهش حاضر «بررسی و تبیین نفوذ فرهنگی ایالات متحده آمریکا در جمهوری اسلامی ایران» توسط فتحی و دیگران به رشته تحریر در آمده است (رک، کریم‌زاده همان: ۲۲۱) که به مسئله نفوذ فرهنگی امریکا در ایران می‌پردازد. وجه نبودن پژوهش حاضر در این است که اولاً نفوذ در

ابعاد معرفت شناختی را مورد مطالعه قرار می‌دهد که تاکنون مورد توجه نبوده است و دیگر اینکه بطور ویژه به مسئله نفوذ در یک مخاطب خاص یعنی روشنفکران دینی از میان انبوه مخاطبان نفوذ فکری تمرکز کرده است.

روشنفکری دینی

اینکه معنا و مراد دقیق از روشنفکر چیست اتفاق نظر وجود ندارد. ردپای روشنفکری را می‌توان در دوره روشنگری غرب جستجو کرد:

روشنفکر یا از واژه Lumière فرانسوی یا Enlightened انگلیسی به معنای روشن اندیش آمده، یا از واژه intellectuel فرانسوی یا Intellectual انگلیسی که مراد از انتلکتوئل کسی است که قوه عاقله یا مفکره^۱ پرورش یافته و پیشرفته‌ای دارد؛ اما چنین کسی لزوماً روشن فکر به معنای اول نیست؛ بلکه بین این دو عموم و خصوص من وجه است. روشنفکر به این معنا وصفی خنثی است و بر هر اندیشه‌ورزی عقلانی اطلاق می‌شود که مطالبه‌گر و سنجش‌گر است. (عاشوری، ۱۳۸۴: ۲۳۰) کانت نیز مقاله کوچکی درباره روشنفکری دارد وی روشنفکر را به «جرات دانستن داشته باش» (کانت، ۱۳۷۸: ۸) تعبیر می‌کند. سروش در تبیین این جمله می‌گوید: «این جمله به معنای پشت کردن به عاطفه و روی آوردن به عقل بشری، و نیز پشت کردن به وحی، به هدایت دینی و ولایت والیان فکری و کلیسایی و نفی مقدسات دینی و حقوق و امتیازات دینی، است (سروش، ۱۳۷۷: ۱۲۳) با استفاده از تعابیر پیش گفته، می‌توان روشنفکری را نقادی عقل محور که تقدسی را ورای خود مشاهده نمی‌کند تعبیر آورد و دینی بودن را پایبندی به شریعت و اصول دینی، تعریف کرد. بدون توجه به دقایق مفهومی و معنایی منظور ما از عبارت «روشنفکری دینی» در اینجا شخصیت‌هایی هستند که با بن مایه‌های دینی، دغدغه تجدد دارند و مبتنی بر ادعای خود، با دل‌بستگی به سنت دینی، درصدد هموار کردن مسیر دینداری در عصر مدرن اند و این مسئله را از طریق ایده پردازی و طرح نظریه دنبال می‌کنند.

نفوذ

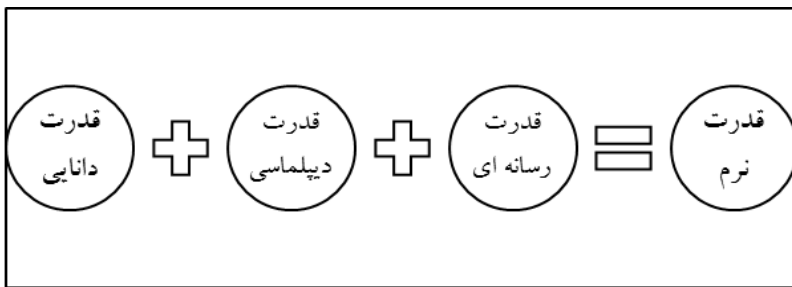
فهم معنای دقیق نفوذ، کارکرد نفوذ را روشن تر می‌کند. لذا باید دید نفوذ که کلمه‌ای عربی است چه بار معنایی دارد. المنجد واژه نفوذ را از ریشه نفذ به معنای رخنه کردن، رسوخ کردن، نفوذ کردن، اجرا شد، تمام شد، دانسته است. (معلوف، ۱۳۸۷: ذیل واژه نفذ) راغب در مفردات می‌گوید: «تیر در هدف نفوذ کرد و نافذ شد و مته در چوب فرو رفت وقتی که آن را بشکافد و از طرف دیگر بیرون بیاید و وفلانی در فلان شخص در مسئله کذا نفوذ کرد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۱۷). دهخدا نیز نفوذ را به «درگذشتن تیر از جانی و تمام آن در اندرون بودن» ترجمه کرده است (دهخدا، ذیل واژه نفوذ)

چنانچه از بیان اصحاب لغت بر می‌آید نفوذ به معنای رسوخ کردن و وارد شدن باز زور در جایی معنا می‌دهد. چنانچه تیر با قدرت کمان یا اسلحه در جایی فرو می‌رود. معادل انگلیسی این واژه، (influence) است که در لغت به معنای کنش یا قدرتی است که بدون اعمال آشکار زور یا بدون اعمال مستقیم، فرمان، تولید می‌کند. برخی گفته‌اند، نفوذ در اصطلاح عبارت از اعمالی است که مستقیم یا غیر مستقیم سبب تغییر در رفتار یا نظرات دیگران می‌شود. (الوانی، ۱۳۸۶: ۱۴۲) با این توصیف، نفوذ وقتی معنا پیدا می‌کند که شیئی در چیز دیگر به زور وارد و داخل شود. مقام معظم رهبری نفوذ را «رنخه بی‌صدا» معرفی می‌کنند. (مقام معظم رهبری، ۹۴/۶/۴) با عنایت به اینکه اصطلاح نفوذ دارای بار منفی و حتی حقوقی است، در ادبیات علمی و حتی دولت‌ها در اعمال چنین رفتارهایی حتی الامکان از بکار بردن کلمه نفوذ پرهیز می‌کنند و بجای آن از ادبیاتی استفاده می‌کنند که کمتر حساسیت بر انگیز باشد. اگر چه ممکن است به لحاظ عملی و آنچه در بیرون محقق می‌شود، نتیجه شبیه یا حتی یکسانی با نفوذ داشته باشد. به هر صورت، در ادبیات سیاسی و حتی امنیتی، اصطلاحات و واژه‌هایی خلق شده که نزدیک به واژه نفوذ هستند در ذیل به برخی از مهم‌ترین این اصطلاحات اشاره می‌کنیم:

قدرت نرم

ایده قدرت نرم را نخستین بار «جوزف نای» وارد ادبیات سیاسی کرد. نای قدرت فرهنگی را به عنوان جایگزین قدرت نظامی و اقتصادی توسعه داد. پس از نای قدرت نرم جایگاه مهمی در قلمرو دیپلماتیک و لغتنامه سیاسی به دست آورد. نای می‌گوید: «قدرت نرم عبارت از توانایی

کسب مطلوب، مقصود و هدف از طریق جاذبه، نه از طریق اجبار یا تطمیع است. قدرت نرم از جذابیت فرهنگی، ایده‌آل‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌شود» (نای، ۱۳۸۹: ۸۳). بر این اساس در اندیشه نای، قدرت نرم چهره‌ای نرم افزارانه و جذاب دارد که می‌توان آن را قدرت جذب‌کنندگی قدرت نرم نامید (نای، ۱۳۸۷: ۱۰۰) می‌توان گفت نگاه نای به قدرت نرم نگاه نرم افزارانه و مبتنی بر جذب و اغواگری است. نتیجه اغواگری فرهنگی، سیاست خارجی موفق و کسب امور مطلوب در حوزه‌های مورد نظر است. مدلی که درباره شوروی بکارگیری شده و موفقیت خود را به اثبات رساند. از منظر نای منابع قدرت نرم را می‌توان در سه حوزه بر شمرد: فرهنگ، ارزشهای سیاسی و سیاست خارجی (نای: ۱۳۹۲: ۱۲۲) نای در کتاب قدرت هوشمند خود که پس از قدرت نرم به رشته تحریر در آورده است قدرت نرم را در سه رکن خلاصه می‌کند، قدرت دیپلماسی، قدرت دانایی و قدرت رسانه‌ای، این سه رکن را می‌توان بصورت زیر (شکل ۲) نمایش داد:



شکل ۱- مولفه‌های تشکیل دهنده قدرت نرم از منظر نای

جنگ نرم

از مفاهیم مهم دیگری که از قدرت نرم استنتاج شده است جنگ نرم است. جنگ نرم در مقابل جنگ سخت یا نیمه سخت قرار می‌گیرد. تعاریف و کاربردهای جنگ نرم مشابه قدرت نرم است و در پژوهش‌ها غالباً با قدرت نرم یکسان گرفته می‌شود. به تعبیر حسینی، ادبیات جنگ نرم تنها به ظهور شیوه‌های جدید مبارزه یا تحولات سیاسی و امنیتی نوپدید اشاره ندارند، بلکه فراتر از آن خبر از ظهور مکتبی جدید در عرصه رقابت‌ها و مخاصمه‌های بین‌المللی می‌دهند. (حسینی، ۱۳۸۹: ۳۳) این یعنی با عوض شدن محیط امنیتی کشورها، رویکردها و پارادایم‌های امنیتی خاصی در محیط بین‌المللی شکل گرفته است و از مواجهه خشن و جنگ‌های نظامی،

به جنگ‌های نوین و نرم افزارانه شیفت پیدا کرده است. حسینی جنگ نرم را در مقوله تهدید نرم تبیین می‌کند وی بر این باور است که تهدید نرم یعنی تلاش عمدی و برنامه ریزی شده یک دولت به منظور ایجاد یا بهره‌گیری از نارضایتی‌های داخلی و چالش‌های اجتماعی کشور حریف جهت دستیابی به اهداف و منافع مورد رقابت؛ متناسب با این تعریف، برداشت ما از مفهوم جنگ نرم بدین شرح خواهد بود: «وضعیتی که تهدید نرم به فعلیت می‌رسد و دو سیستم را درگیر تغییر یا حفظ نظام مستقر می‌سازد» (حسینی، ۱۳۸۹: ۴۱) با این تعریف، می‌توان استدلال کرد روی دیگر سکه قدرت نرم، جنگ نرم تلقی می‌شود. یعنی از جانب اعمال‌کننده قدرت نرم، تحمیل ارزشهای فرهنگی است ولی از جانب پذیرنده قدرت نرم برداشت جنگ نرم تصویر می‌شود.

جنگ شناختی

تازه‌ترین اصطلاحی که در حوزه قدرت نرم بکار برده می‌شود جنگ شناختی است. نبودن این اصطلاح، داده‌های کمی را در اختیار قرار می‌دهد. این اصطلاح با مقاله‌ای تحت عنوان «قلمرو شناختی جنگ» نوشته جیمز بلکول عضو نیروی هوایی ارتش آمریکا شهرت یافت. وی در این نوشته اذعان می‌کند که آمریکا سالها از جنگ شناختی علیه شوروی استفاده کرده است و با بهره از آن تجربیات باید در مورد سایر کشورها به ویژه ایران نیز بهره برد.

تفاوت جنگ شناختی با جنگ رسانه‌ای این است که رسانه با هدف انتشار اخبار ایجاد نمی‌گردد، بلکه برای مدیریت افکار عمومی است. این شیوه از مدیریت تا وقتی رسانه‌ها انحصاری بودند قابلیت تحقق داشت ولی اکنون با بسط شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های نوین دیگر سخن از انحصار بیهوده است به همین جهت جنگ شناختی اهمیت می‌یابد. (بحرینی، ۱۳۹۹: ۳) از این منظر دیگر کانالیزه کردن اخبار و اطلاعات مورد نظر نیست بلکه جنگ روایت‌ها و ادراک و برداشت‌هاست، چرا که کنترل و انحصار اطلاعات معنا نخواهد داشت. لذا جنگ شناختی به معنای هدف قرار دادن قوه شناخت جامعه هدف با تغییر هنجارها، ارزش‌ها، باورها، نگرش‌ها و رفتارها از طریق مدیریت ادراک و برداشت است. چنانچه متقی، هدف آمریکا از برجام سپس خروج از آن را در جهت اعمال جنگ شناختی و تلاش برای ایجاد انتظارات فزاینده تفسیر می‌کند. (متقی، ۱۳۹۵: ۷)

دیپلماسی عمومی و فرهنگی

دیپلماسی عمومی را «تلاش یک بازیگر بین المللی برای مدیریت محیط بین المللی از طریق کار با عموم یک ملت خارجی تعریف کرده‌اند» (جی کال، ۱۳۸۷: ۱۳) امروزه از دیپلماسی عمومی نوین نیز، سخن به میان آورده می‌شود در این رهیافت، تاکید بر تماس مردم با مردم برای روشنگری‌های دوجانبه است که بازیگر بین المللی نقش تسهیل کننده و «رابطه سازی» خواهد بود. (جی کال، ۱۳۸۷: ۱۴) برخی دیپلماسی عمومی را از وجوه قدرت نرم بر شمرده‌اند (ایزدی، ۱۳۹۱: ۳۱) بر همین مبنا حسن خانی بر این باور است که «دیپلماسی فرهنگی وقتی معنا و مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که کشوری برای انتقال غنای نهفته در فرهنگ و تمدن خود با استفاده از مکانیسم‌ها و ابزارهایی از همان جنس به معرفی و انتقال آن به سایر ملل پرداخته و آن را در سیاست خارجی خود لحاظ نماید» (حسن خانی: ۱۳۸۶: ۲۲۷) در کنار دیپلماسی فرهنگی دیپلماسی مبادله نیز طرح می‌شود که مراد از آن فرستادن اتباع خود به خارج از کشور و در مقابل پذیرش اتباعی از سایر کشورهای خارج برای دوره تحصیلی و یا آشنا شدن با فرهنگ آن کشورها می‌باشد. (جی کال، ۱۳۸۷: ۲۲) هسته اصل نظریه دیپلماسی عمومی، ارتباط هدایت شده با افراد خارجی، به منظور تأثیر گذاشتن بر افکار آنها و سرانجام، تأثیر گذاشتن بر دولتهای آنهاست. در همین چارچوب، دیپلماسی عمومی فعالیت‌هایی را در زمینه‌های تبادل اطلاعات، آموزش و فرهنگ، با هدف تأثیر گذاری بر دولتی خارجی، از طریق تأثیر گذاردن بر شهروندان آن، فرا می‌گیرد (گیلبوآ، ۱۳۸۸: ۸۰) از این رو دیپلماسی عمومی و توابع آن حول محور ارتباطات فرهنگی برای تأثیر در توده‌های مردمی و آشنایی فرهنگی برای جذب از طریق جذابیت‌های فرهنگی خواهد بود.

نوع و روش تحقیق

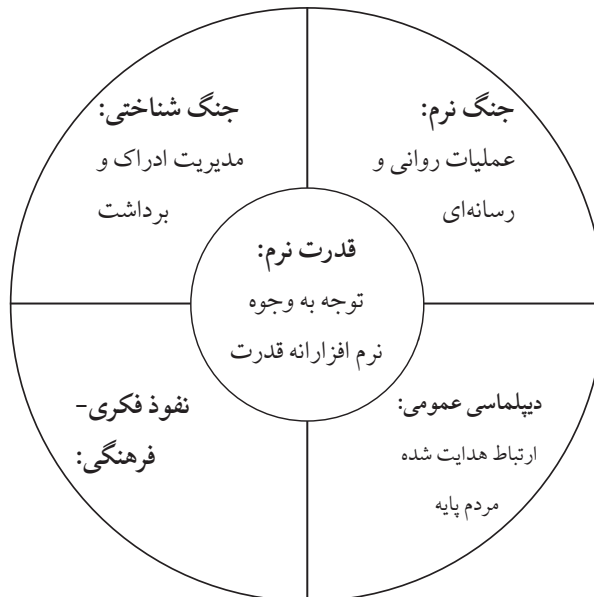
تحقیق حاضر از حیث هدف یک تحقیق توسعه‌ای بوده و از منظر داده‌های آن در شمار تحقیقات کیفی محسوب می‌شود که با بهره‌گیری از «روش توصیفی - تحلیلی» صورت پذیرفته است. بدین معنا که در لایه توصیفی ضمن مرور ادبیات حاکم بر مطالعات قدرت نرم، جنگ نرم، جنگ‌های شناختی و دیپلماسی عمومی، به معناکاوی نسبت مفاهیم پیش گفته با نفوذ فکری و فرهنگی پرداخته، و چگونگی نفوذ فکری فرهنگی در جریان روشنفکری دینی را مورد مطالعه

قرار داده است. در لایه‌ی تحلیلی آن ضمن نسبت‌سنجی فرهنگ و نظریه پردازی به کارکرد و نقش روشنفکران در پیشبرد جریان نفوذ غرب در جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

تجزیه و تحلیل

نسبت مفاهیم مرتبط با نفوذ فکری و فرهنگی

به نظر می‌رسد بین مایه مفاهیمی چون جنگ نرم، جنگ شناختی، دیپلماسی عمومی و حتی نفوذ فکری، قدرت نرم باشد. چنانچه برخی گفته‌اند از عصر سن تزو تاکنون همواره مباحثی وجود داشته است که چگونه تفکر رقیب را عوض کنیم. (مصاحبه با متقی ۱۳۹۹) این تغییر تفکر رقیب همواره ابزاری برای به خدمت گرفتن جوامع هدف بوده است که در دوره مدرن، توسط نای تنوریزه شده و بصورت یک مکتب ظهور پیدا کرده است. ریشه آن توجه به رویکردهای نرم افزارانه قدرت بوده است و متناسب با موقعیت‌های خاص در ایده‌های متفاوت و گاه شبیه هم تبلور یافته، در عین شباهت در مبانی و اصول، تاکتیک‌های مختلفی را صورت‌بندی نموده است. می‌توان مفاهیم مورد بحث را این‌گونه به تصویر کشید:



شکل ۲ نسبت قدرت نرم با مفاهیم مرتبط

در توضیح نمودار فوق با توجه به تعاریفی که به دست دادیم، یاد آور میگردد که بعنوان مثال، کارکرد جنگ نرم برای ایجاد فضای هیجانی و بهره برداری سریع از فضای هیجانی ایجاد شده است. در مقابل در جنگ شناختی، دیگر، بمباران اطلاعاتی و ایجاد فضای هیجانی مد نظر قرار نمی گیرد و بیشتر ناظر به جنگ روایت هاست. چنانچه از نمودار فوق پیداست، نفوذ فکری و فرهنگی نیز به مثابه یکی از بروندادهای قدرت نرم تصویر شده است. یعنی از مواردی که می توان از آن در صدد اعمال قدرت نرم بهره گرفت نفوذ فکری و فرهنگی است. گرچه بنیان همه این رویکردها قدرت نرم است ولی تاکتیک های متفاوتی برای مواجهه با مسائل متفاوت است. می توان گفت، با تغییر وضعیت کشورها، گسترش سلاحهای مرگبار، هزینه های گزاف مواجهه های خشن، ضرورت مواجهه از جنس نرم را توجیه پذیر و عقلانی نموده است. از این منظر، قدرت نرم، اکنون نقطه ثقل تقابل میان دولتها نمود یافته است. مواجهه نرم افزارانه، در ابعاد و زوایایی مختلف صورت بندی می شود که یکی از ابعاد آن که عمیق ترین شکل مواجهه را تبیین می کند، تغییر نرم از طریق نفوذ فکری و فرهنگی است. ولی در نفوذ فکری و فرهنگی برخلاف سایر وجوه برآمده از قدرت نرم، تغییرات بنیادین تری مد نظر قرار می گیرد و آن تغییر بنیانهای فکری و فرهنگی جامعه است. در این صورت استحاله عمیق تری نیز به وقوع خواهد پیوست. تاکید بر نفوذ فکری و فرهنگی ممکن است ناظر به ناکارآمدی یا ناکافی بودن برخی رویکردها مثل جنگ نرم یا جنگ شناختی باشد، چرا که برخی دولتها با فهم خطرات جنگ نرم و موارد شبیه به آن در صدد ایمن سازی جوامع خود بر آمده اند. ولی نفوذ فکری و فرهنگی بنیانهای عمیق فکری را طوری متحول می کند که فروپاشی فکری جامعه قطعی تلقی شود. بعلاوه اینکه جنگ نرم یا جنگ شناختی رسانه پایه است ولی نفوذ فکری و فرهنگی از مسیر دیگری جوامع را دستخوش تغییر می کند. با نگاه به شکل (۱) بنظر می رسد جنگ شناختی و نرم از دروازه رسانه وارد می شود ولی نفوذ فکری و فرهنگی از دریچه قدرت دانایی و قدرت دیپلماسی رخنه می کند. لذا نفوذ از جنس قدرت نرم بوده و ناظر به رویکردهای نرم افزارانه مدرن در روابط بین کشورهاست از این رو بازیگر محور است. یعنی بازیگر خارجی که در موضوع ما مجموعه نظام سلطه و قدرت هایی هستند که در صدد تحمیل نظم نظام بین الملل موجود بر سایر بازیگران بخصوص بازیگرانی که مخالف نظم موجود بین المللی هستند. پس نفوذ فکری و فرهنگی یک عمل عامدانه و طراحی شده در راستای اهداف مشخص است. هدف اول این طرح، تغییر

نظام‌های سیاسی در راستای منافع خود است. البته تغییر در اینجا طیفی از تغییر رفتار در یک مسئله خاص تا فروپاشی یک نظام سیاسی را در بر می‌گیرد. این تغییر از طریق تغییر ارزش‌های بنیادین و ریشه‌ای صورت می‌گیرد. کلید واژه تغییر از طریق ارزش‌های بنیادین و ریشه‌ای، تفاوت آن را از سایر اقسام اعمال قدرت نرم همچون جنگ نرم یا جنگ شناختی را نشان می‌دهد. در این صورت می‌توان نفوذ فکری فرهنگی را این گونه تعبیر آورد: «نفوذ فکری و فرهنگی عبارت است از تلاش عامدانه یک بازیگر خارجی برای ایجاد طیفی از تغییر در رفتار تا فروپاشی یک جامعه از طریق تغییر ارزش‌هایی که برای آن کشور حیاتی و بنیادین محسوب می‌شود.» (مصاحبه با حسینی، ۱۴۰۰).

حال با توجه به معنای نفوذ فکری و فرهنگی، می‌توان برخی رویدادهای تاریخی را با این تعریف تبیین کرد. از مهم‌ترین مصادیق نفوذ فکری و فرهنگی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. نویسنده نیم قرن جنگ سرد فرهنگی که به تحلیل فروپاشی شوروی پرداخته، آورده است: «نابودسازی الگوهای اعتقادی بومی با ایجاد پوششی روشنفکرانه و عقلانی یکی از اهداف غرب در مبادلات فرهنگی خود با شوروی بوده است» (استونر ساندرز، ۱۳۸۷: ۲۵) در مثال مورد بحث، یک رقابت تمام عیار در حوزه مسائل بنیادین میان لیبرال دموکراسی غربی و سوسیالیسم شوروی روی داده بود که در نهایت به فروپاشی شوروی انجامید که این الگو توانایی بکارگیری در موارد مشابه نیز خواهد داشت؛ چنانچه نگارنده «شبکه مسلمانان میانه رو» به شباهت‌های میان جنگ سرد و چالش‌های امروزی جهان اسلام اشاره کرده و ضرورت الگوگیری از جنگ سرد را اجتناب ناپذیر توصیف می‌کند (۶۱: ۲۰۰۷، rabasa) بنا به اعتقاد نویسنده، اگر چه ماهیت نظام‌های دینی اسلامی (بخصوص ایران) با شوروی کمونیست متفاوت است، ولی روشی که کمونیسم شوروی را تغییر داد توانایی بکارگیری مجدد دارد.

کارکرد قدرت نرم در نفوذ فکری

نای در تبیین چیستی قدرت نرم وزن زیادی را به فرهنگ می‌دهد. بنابر اعتقاد نای، عناصر فرهنگی بسته به نوع استفاده کشورها می‌تواند منبع و مولد قدرت نرم باشند مبتنی بر این مباحث، غرب از قدرت فرهنگی برای بسط نفوذ خود در جوامع هدف استفاده می‌کند به همین خاطر برخی تصریح می‌کنند «اگر فرهنگ، ارزش‌ها یا سیاستها برای دیگران جذاب نباشد

قدرت نرم شکل نمی گیرد.» (Mattern, 2018, 151) درباره کارکرد قدرت نرم در مسئله نفوذ، همین که غرب زمینه لمس جذابیتها را برای غیر غربیان فراهم می کند بستر نفوذ فکری و فرهنگی را فراهم می آورد؛ در این راستا، مشاهده پیشرفت‌ها و توسعه غرب در همه ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و حتی زیستی می تواند برای مخاطبان فرهنگ غربی اغوا کننده و جذاب باشد. ارتباط‌های علمی را نیز می توان در راستای جذب فرهنگی، تحلیل کرد. فراهم کردن زمینه‌های تحصیل و تعلیم دانشجویان در دانشگاه‌های غربی زمینه را برای آشنایی نخبگان مسلمان با فرهنگ، تمدن و خاستگاه مدرنیسم غربی فراهم می کند. از همین جهت، برخی بر این باورند، تخصیص منابع مالی هنگفتی که پس از ۱۹۵۰ از سوی بنیادهای کارنگی، فورد، و راکفلر به توسعه نهادهای آموزشی در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین اختصاص داده شده، مبتنی بر همین اهداف بوده است. به شکلی که جورج باندی رئیس وقت هاروارد بر این باور است که کهن ترین و محکم ترین رشته‌هایی که این بنیاد را با سایر بخش‌های امریکا متصل می سازد پیوندهای ما با دنیای آموزش است. (برمن، ۱۹۸۳: ۱۸) برمن گزارش می دهد تا سال ۱۹۰۵، نهادهایی مانند موسسه کارنگی و اشینگتن (۱۹۰۲) بنیاد کارنگی برای پیشرفت تعلیم و تربیت (۱۹۰۵) و راکفلر موسسه پژوهش‌های پزشکی (۱۹۰۱) و هیات آموزش عمومی (۱۹۰۳) را تأسیس کرده‌اند. نیز بنیاد راسل سیچ در سال ۱۹۰۷ پروژه‌هایی در دست داشت که هدف آن اطمینان یافتن از این مسئله بود که دگرگونی اجتماعی به نحوی انجام گیرد که نظام سرمایه داری در حال رشد را تهدید نکند (برمن، ۱۹۸۳: ۲۹) نیز از برنامه فولبرایت^۱ در جهت بسط مبادلات آموزشی استفاده می شود که توسط وزارت خارجه آمریکا و از محل بودجه امنیت ملی تامین و هدایت می شود که هدف نهایی آن تربیت رهبران کشورهای مختلف به ویژه جوامع در حال توسعه است. بنا به گزارش سفارت امریکا در افغانستان برنامه فولبرایت در ۱۵۵ کشور دنیا وجود دارد. نیز موسسه ان ای دی (سند ملی دموکراسی آمریکا) برنامه بورسی رایگان بنام فاستر دارد. هدف این موسسه تامین فرصت بورس بین المللی برای فعالترین دانشمندان، روزنامه نگاران و.. در راستای ترویج دموکراسی در واشنگتن فراهم می آورد. (حاذق، ۱۳۹۴: ۵۲) درباره اثر گذار بودن این شیوه از دیپلماسی عمومی می توان به نقل جوزف نای از یکی

از افسران کاگ ب شوروی سابق استناد کرد که گفته بود: «الگ کالوگین یکی از مقامات بلند پایه گا.گ.ب گفته بود با نگاهی به گذشته می توان دریافت که مبادلات دانشگاهی برای اتحاد جماهیر شوروی همانند اسب تروا بود. این مبادلات نقش بزرگی را در فرسایش سیستم شوروی ایفا کردند» (نای، ۱۳۸۷: ۱۰۲) مبتنی بر همین نکته، نای بر این باور است که «عقیده‌ها و ارزشهای آمریکا از طریق دانشجویانی که همه ساله از دانشگاه‌های آنجا فارغ التحصیل می‌شوند و به کشورهایشان باز می‌گردند صادر می‌شود» (نای ۱۳۸۷: ۵۴) مطابق اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا در اواخر دوره پهلوی از ۱۵۰۰۰ دانشجوی مشغول به تحصیل در خارج از کشور، حدود ۵۰۰۰ دانشجوی در آمریکا تحصیل می‌کرده‌اند. پیشنهاد گزارش دهنده این بوده است که تحصیل دانشجویان در دانشگاه‌های بی کیفیت آمریکایی ممنوع شود چرا که دانشگاه‌های آمریکایی نزد قشر مرفه و دانشگاهی ایران دارای پرستیژ مطلوبی است (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۷۹، ج ۵: ۲۲۸۵) همه این فعالیت‌ها را می‌توان در جهت کارویژه دیپلماسی عمومی تحلیل کرد چرا که برخی وظیفه دیپلماسی عمومی را زمینه سازی برای شکل گیری مبانی معرفتی لازم در خارج از کشور برای ایجاد اجماع پیرامون ارزشها، هنجارها و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی مورد نظر تعریف کرده‌اند. (بیدگلو، ۱۳۹۵: ۱۹) مثال‌های این چنینی حاکی از بکارگیری دیپلماسی عمومی و مبادله برای نفوذ است، اگر چه ماهیت جمهوری اسلامی با شوروی و دوره پهلوی متفاوت است ولی روش غرب برای نفوذ فکری از طریق دیپلماسی عمومی مشابه است و غرب فروپاشی شوروی را نمونه موفق بکارگیری دیپلماسی عمومی برای براندازی می‌داند (استوتر ساندرز، ۱۳۸۷: ۲۱). لذا، مجموعه فعالیت‌هایی که در راستای دیپلماسی عمومی انجام می‌شود مجموعه اهدافی در سه مرحله دنبال می‌کند؛ الف: یارگیری فرهنگی و ارزشی با شناسایی و جذب نخبگان و عناصر و گروه‌های مهم جامعه؛ ب: نخبه پروری با انتخاب افراد مستعد در زمینه سیاسی فرهنگی و اقتصادی و آموزشهای لازم و ج: شبکه سازی از نیروهای تربیت شده و عناصر وابسته. (سلیمانی پورلک، ۱۳۹۸: ۲۹) در مجموع دیپلماسی عمومی، دیپلماسی مبادله و... یکی دیگر از مولفه‌های ارائه جذابیت فرهنگی غرب در جوامع هدف است.

از طرف دیگر، یعنی با توجه به جامعه خودی و نقطه آسیب ما، در می‌یابیم، غالب روشنفکرانی که دغدغه سنت و مدرنیته دارند در فرهنگ تمدنی غرب مدتی تنفس کرده و در

آن فضا زیسته اند (که ممکن است این شرایط را دیپلماسی عمومی غربی فراهم آورده است) و بیشتر آنان در پارادایم علمی غربی تحصیل کرده و فارغ التحصیل شده‌اند و اتفاقاً بخاطر همین تجربه زیسته است که نسبت به توسعه غربی و عقب ماندگی جامعه مادر خود آگاهی یافته‌اند. آورده تمدنی غرب برای روشنفکری که در فضای سنتی خود زیسته است مسئله است. مسئله بودن در اینجا همان معانی جذابیت فرهنگی و تمدنی نای است. عمده روشنفکران به تمدن غربی به عنوان آورده‌ای بشری در جهت رفاه و بالندگی بشری می‌نگرند که در جهان سنتی خود مشاهده نمی‌شود البته وابستگی درونی به سنت‌های دینی و فرهنگی خود نیز دارد و از همین روست که در صدد جمع میان هر دو است. این مفهوم در آثار سروش و دیگران پررنگ هستند بعنوان مثال سروش آورده است « روشنفکر دینی به دین التزام دارد و به منزله یک مقوله محترم و مقبول و متعلق به سنت بدان توجه می‌کند و سعی می‌کند نسبت این مقوله را از طریق نقد سنت و ابداعات تئوریک خود، پلی میان این دو بزند» (سروش، ۱۳۷۷: ۵۱) اگر چه سروش و دیگران تاکید می‌کنند که درصدد جمع میان این دو اند: « من در شکاف مدرنیته و سنت حرکت می‌کنم و این ها را به دیالوگ وا می‌دارم» (سروش، ۱۳۹۷: ۳۹۴). ولی بررسی آثار او حکایت از این دارد که آنها مدرنیته و آورده‌های مدرن غرب را اصل گرفته‌اند و نقد عمده را متوجه سنت می‌دانند نکته ای که مجتهد شبستری بدان اذعان می‌کند « هدف این است که سنت دینی از حالت مانع برای زندگی در عصر جدید بیرون بیاید و حقیقت سنت دینی بار دیگر چون یک وحی جدید طلعت خود را نشان دهد» (مجتهد شبستری، ۱۳۸۳: ۲۴) در بیان شبستری، نسبت دهی سنت دینی با تمدن غربی تا مرحله‌ای است که تغییرات حاصل شده در سنت به مثابه یک وحی جدید طلوع کند! اصل گرفته شدن تمدن غربی، چیزی جز مرعوب اغوا کنندگی غرب و تمدن غربی شدن نیست و می‌تواند مصداق عملی نفوذ فکری از جنبه تاثیر اغوا کنندگی غربی باشد.

نفوذ در سطح نظریه پردازی

پس از مسئله اغوا کنندگی، نفوذ را از زاویه‌ای عمیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهیم از همین رو ضرورت دارد قبل از ورود به بحث مقدمه‌ای درباره فرهنگ و نسبت آن با نظریه ارائه کرده و نفوذ در نظریه پردازی را تبیین نماییم:

نسبت سنجی فرهنگ و نظریه پردازی

همانگونه که ذکر شد کار مهم روشنفکر، نظریه پردازی است رکن مهم تلاش های روشنفکران در جوامع جهان سوم «در انداختن ایده های نو» برای حل مسائل جهان زیست خود است، پس بی جهت نیست که کار روشنفکری را «ایده پردازی» برای حل مسائل بدانیم. همچنین از آنجایی که در فراروی روشنفکران، تمدن غربی نهفته است و ناگزیر، نظریه های طرح شده به شکلی درگیر با غرب و تمدن غربی است. از طرف دیگر، ما در مباحث پیش گفته، یکی از مهم ترین عناصر قدرت نرم غرب را در «فرهنگ» مشاهده کردیم که روشنفکر با آن درگیر است. حال ضروری به نظر می رسد یک نسبت سنجی میان فرهنگ و نظریه پردازی بدست دهیم به همین منظور ابتدا مراد خود از فرهنگ را روشن ساخته و به این نسبت سنجی از این منظر که فرهنگ چه تاثیری در نظریه پردازی خواهد داشت وارد خواهیم شد.

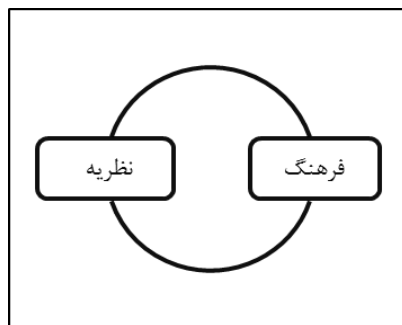
فرهنگ از اصطلاحاتی است که توافق درباره آن امری دشوار به نظر می رسد. شاید صعوبت تعریف نیز ناشی از میزان اثرگذاری فرهنگ بر شئون زندگی انسانی باشد چنانچه استوارت هال بعنوان بنیانگذار مطالعات فرهنگی در بریتانیا آورده است: «فرهنگ در تمام اعمالی که حاوی معنا و ارزش برای ما هستند دخیل است، در تمام اقداماتی که باید توسط دیگران به صورت معناداری تعبیر شوند و یا برای اثرگذار بودن بر وجود معانی استوار هستند فرهنگ حضور دارد» (Hall, 2015) همچنین ریموند ویلیامز درباره فرهنگ معتقد است که فرهنگ در تمام زندگی انسان تعمیم می یابد که همواره بصورت نظامی راهنما و دلالت گر نظم اجتماعی از طریق آن منتقل، بازتولید، تجربه و کشف می شود. (William, 1985) از نکات فوق می توان چنین استنتاج کرد که بیشترین کارکرد فرهنگ را می توان در نقش انتقال معانی و بازنمایی مفاهیم و پدیده های اجتماعی انجام می پذیرد. با این توصیف فرهنگ های مختلف ایجاد فضای گفتمانی متفاوت می کنند در این بسترها و فضای متفاوت، مفاهیم و واقعیت های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی متفاوت شکل می گیرد بر همین مبنا چرخه فرهنگ شکل می گیرد و در آن سبک و شیوه کلی زیستن و چرخه تولید و گردش معانی صورت می گیرد. (Dugi, 2018) از این رو می توان دو تعریف یا دو نگاه به فرهنگ تصور کرد نگاه موسع و نگاه مضیق. به طور کاربردی و عام در نگاه موسع، همه فعل و انفعالات غیرمادی انسانی که پدیده ای نرم است را تعریف موسع از فرهنگ تلقی کرد و در نگاه مضیق، هرگاه یک ایده ای توسط نخبگان علمی یا غیر علمی پدیدار شده و در

نزاع‌های سیاسی و اجتماعی نقش پیدا کرده و بصورت گفتمان ظاهر شود و در نهایت به توده‌های مردم رسوب و رسوخ کند و به تعبیر دوگی، این چرخه را به حرکت در آورد را تعریف مضیق از فرهنگ می‌نامیم این تعبیر از فرهنگ نزدیک به معنای پارادایم خواهد بود

در نسبت سنجی میان نظریه پردازی و فرهنگ دستکم می‌توان دو گرایش را رد یابی کرد؛ گرایش اول فرهنگ را محصول و خروجی نهایی نظریه مورد تحلیل قرار می‌دهد، مثلاً، پارسانیا در پژوهش خود، سه جهان برای علم و نظریه در نظر می‌گیرد. اول، جهان نفس الامری، که در این جهان، نظریه علمی با صرف نظر از آگاهی کسی بدان، در عالم خارج واقع است. جهان دوم، ظرف آگاهی و معرفت عالم به نظریه است و جهان سوم، ظرف فرهنگ و آگاهی جمع است در ظرف سوم علم حالت بین الاذهانی یافته و بصورت فرهنگ یا به عبارت علمی تر پارادایم مسلط علمی تبدیل می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۹) مثلاً، نظریه جاذبه، پیش از کشف توسط نیوتن در عالم نفس الامری وجود داشته است. این قانون وقتی کشف می‌شود از عالم نفس الامر به جهان آگاهی و معرفت عالم، یعنی نیوتن وارد می‌شود، وقتی در جامعه علمی پذیرفته شده و مورد وثوق قرار می‌گیرد، در جهان فرهنگ وارد شده و پذیرش بین الاذهانی یافته و محیط و فرهنگ پیرامون خود را متناسب با خود تغییر می‌دهد. مشابه جهان‌های سه گانه پارسانیا، در برخی آثار پوپر قابل مشاهده است هرچند تعریف او از برخی جهان‌ها متفاوت به نظر می‌رسد. (رک: پوپر، ۱۳۸۰: ۱۸۰) در این دیدگاه، یک نظریه علمی، پس از کشف توسط عالمان و سپس ارائه توسط عالمان و مورد پذیرش قرار گرفتن جامعه به فرهنگ تبدیل می‌شود.

در مقابل، برخی، نظریه علمی را محصول و برون‌داد فرهنگ بر می‌شمرند. رکن اندیشه پوپر در ابطال‌گرایی را می‌توان تاثیر فرهنگ بر نظریه برشمرد. چرا که از منظر پوپر، فرضیات همواره بر مشاهدات مقدم‌اند و این فرضیات از هیچ به وجود نیامده‌اند. بلکه فرضیاتی که در ذهن پژوهشگر خطوط می‌کنند نتیجه کنکاش‌های پیشین او هستند که در جهان فرهنگ تثبیت شده‌اند. (پوپر، ۱۳۹۷: ۱۲۱) نزدیک به همین باور در اندیشه‌های بزرگان هرمنوتیک به ویژه در یافتن معنای متن مشاهده می‌شود. «جهان واقع بودگی» هایدگر و نیز «سنت» در اندیشه گادامر همان نقش فرهنگ را در فهم متون ایفا می‌کند. (هایدگر، ۱۳۹۸: ۱۸۵) از این رو در نسبت میان نظریه پردازی و فرهنگ دو دیدگاه مورد شناسایی قرار داد. یکی تقدم نظریه بر فرهنگ و دیگری تقدم فرهنگ بر نظریه که هر یک استدلال‌های خود را طرح نموده‌اند.

ولی بنظر می‌رسد دیدگاه دوگی، یعنی «اندرکنش میان فرهنگ و نظریه»، صحیح‌تر باشد، چرا که مرور تاریخ رشد علم این مسئله را تایید می‌کند (dugi,2017:32) از منظر او نظریه‌های علمی محصول فرهنگ جاری هستند و با به وجود آمدن نظریه‌های جدید فرهنگ نیز متناسب با آن تغییر و تکامل می‌یابد. مشابه این دیدگاه به شکلی متفاوت در مجموعه مباحث «کواین» نیز مشاهده می‌شود. (کواین و اولیان، ۱۳۹۳: ۱۳۸) بعلاوه، چالمرز، در کتاب فلسفه علمی خود، «چیستی علم»، در نقد تاثیر فرهنگ بر نظریه که ایده پوپر بود به تاریخ رشد علم اشاره می‌کند که همخوان با ایده پوپر نیست و تاریخ رشد علم، نظریه ترابط و دیالوگ نظریه و فرهنگ را اثبات می‌کند (چالمرز، ۱۳۹۷: ۶۵) (پارسانیا نیز در برخی پژوهش‌های دیگر خود بر رابطه دیالکتیکی فرهنگ و علم اشاره می‌کند (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۵۱) تصویر زیر این ترابط را ترسیم کرده است



شکل ۳ نسبت فرهنگ و نظریه

کارکرد قدرت نرم در بسط نفوذ غرب در نظریه پردازی

در عنوان پیشین از جذابیت فرهنگی غرب در نفوذ پذیری سخن گفته شد. در این مجال از منظری دیگر نفوذ را مورد بررسی قرار خواهیم داد از آنجایی که روشنفکران در جهان فرهنگی غرب زیسته و تحصیل کرده‌اند با نظریه‌های علمی غربی آشنا هستند، نظریه‌های مدرن غربی را به کار گرفته و با آن نظریات، درصدد ارائه الگوی نوین هستند مرور اجمالی تاریخ روشنفکری در جهان اسلام به صرافت این نکته را نشان می‌دهد. این مسئله لوازمی دارد که زمینه تغییر در جوامع خودی را به دنبال خواهد داشت. اول چیستی نظریه‌های مدرن است. نظریه‌های

مدرن غربی که از رنسانس به این سو در مغرب زمین طرح و بسط یافته‌اند خصیصه‌هایی دارند که نسبت به جوامع سنتی تر غیر غربی ناهمخوانی دارند در این باره پژوهش جامعی توسط والتر ترنس استیسی در کتاب «دین و نگرش نوین» انجام شده است. نویسنده مذکور بر این باور است تا پیش از ظهور مدرنیته و در عصر سنتی، نگرش غالب بر سه اصل استوار بود: جهان را نیروی معنوی (خداوند) اداره می‌کند، جهان هدفی دارد و جهان نظامی اخلاقی است. (استیسی، ۱۳۹۷: ۳۰) مبتنی بر استدلال استیسی، جهان مدرن غرب، با طرد هر سه رکن، جهان را مبتنی بر اداره مکانیکی کپرنیکی و نیوتنی تحلیل می‌کرد که نیازی به نیروهای غیبی و معنوی نیست. عامل گردش و استواری کرات و ستارگان نه نیروهای معنوی که نیروی مکانیکی و طبیعی گرانث است؛ به همین جهت، نیوتن پایه گذار جهان نگری نوین بود که تا به امروز ادامه داشته است. در حقیقت بنیانی که از نیوتن و پیش از او کپرنیک و گالیله بنا نهادند در کل جهان بینی انسانی غربی اثرگذار بود و با توجه به ترابط فرهنگ و نظریه، فرهنگ متناسب با خود را نیز به وجود آورد. بر این مبنا، فرهنگ مدرن غربی همذات و همسان علم بر آمده از خود است. در این صورت آیا می‌توان علوم برآمده از این فرهنگ را در فرهنگ دیگر بکار گرفت؟ ناظر به بحث ترابط فرهنگ و علم پاسخ به این سوال دشوار می‌شود. آیا می‌توان علم برآمده از یک فرهنگ را از بستر رشد خود گرفت و در بستر فرهنگی دیگر نشانده؟ تدقیق این مسئله مراد ما از چیستی و چگونگی نفوذ غرب از طریق قدرت نرم را روشن خواهد نمود.

توضیح اینکه نظریه‌ها و علوم یا بومی هستند یا از جهان فرهنگی دیگری عاریه گرفته شده‌اند که باعث خلق عبارات علوم بومی و غیر بومی می‌شود. علوم و نظریه‌های بومی به مواردی گفته می‌شود که مبادی و مبانی معرفتی نظریه مستقر در فرهنگی باشد که علم در آن حضور دارد و صورت فرهنگی این مبادی به لحاظ تاریخی، متقدم بر نظریه هستند. این علوم، با نظریه‌های دیگر علوم مستقر در فرهنگ، سازگاری دارد و از ذخیره‌های تاریخی دانش مربوطه بهره می‌گیرد. اصولاً مسئله شدن آن نظریه بخاطر زمینه‌های معرفتی مستقر در جامعه و انگیزه‌های مربوطه در بروز و ظهور آن نظریه اثرگذار بوده است. (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۲۱) مبتنی بر این نگاه، فرهنگی که نظریه را تولید و پرورده است را «فرهنگ مولد» آن نظریه؛ و فرهنگی که نظریه بر آن وارد می‌شود را «فرهنگ مصرف کننده» آن نظریه یا علم می‌نامیم. نظریه تولید شده وقتی از فرهنگ مولد وارد فرهنگ مصرف کننده می‌شود ممکن است به دو صورت باشد: مواجهه فعال یا مواجهه منفعل.

مواجهه فعال فرهنگ بومی با نظریه های وارداتی

در مواجهه فعال یک فرهنگ با نظریه های وارداتی، فرهنگ مصرف کننده، خود دارای حیات و نشاط است و در برابر فرهنگ مقابل در وضعیت برتر یا حداقل برابر است. در این صورت فرهنگ مصرف کننده در انتخاب نظریه، قدرت گزینش دارد. در این صورت نظریه هایی را انتخاب می کند که متناسب با زمینه های معرفتی خود باشد. لذا، نظریه هنگام انتقال توسط فرهنگ مصرف کننده بازخوانی و حتی بازسازی می شود. در این صورت لبه های تیز مغایرت را صاف کرده و متناسب با فرهنگ مصرف کننده بازسازی می شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۲۴)

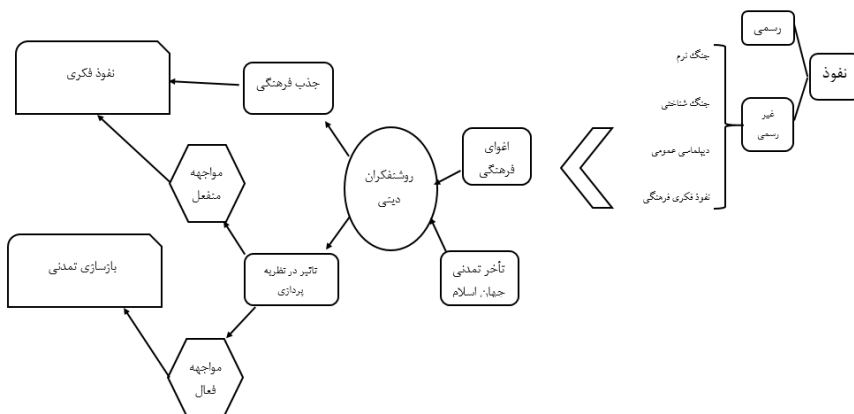
بعنوان مثال، فرهنگ اسلام در عصر نهضت ترجمه، از موضعی برابر و حتی برتر، علم یونانی را به خدمت گرفت، بر همین مبنا، علوم می گزینش شد که با مبانی معرفتی مثل هستی شناسی توحیدی و عقلی، سازگاری داشت و نیز در جهان اسلام بازسازی و در حکمت و فلسفه اسلامی منحل گردید. امروزه، اندیشه مردم سالاری دینی را می توان از نمونه های مواجهه فعال با آورده غربی نامید، که مردم سالاری به عنوان مدرن ترین طرح غربی در حوزه سیاست ورزی را در نظریه امامت و ولایت فقیه بازسازی و در قالب مردم سالاری دینی ارائه کرده است.

مواجهه منفعل فرهنگ بومی با نظریه های وارداتی

اگر فرهنگ مصرف کننده خلاقیت و طراوات خود را از دست داده باشد و نسبت به فرهنگ مولد در موضع ضعف و آسیب پذیری قرار گرفته باشد، نسبت به آورده فرهنگ مولد منفعل خواهد بود و در حالت انفعالی ممکن است صرفاً به تقلید روی آورد. فرهنگ مولد نیز چون دست برتر و بالا را دارد، علوم و نظریه هایی را انتقال می دهد که در راستای مصالح و منافع سیاسی یا اقتصادی، خود باشد. در این صورت فرهنگ مصرف کننده حق انتخاب و یا پالایش نخواهد داشت و به صورت شکافی میان زمینه های معرفتی خود و علم و نظریه وارداتی احساس خواهد شد. از جانب دیگر، نظریه های واردتی خود، مبتنی بر زمینه معرفتی خاص خود بوده اند، نظریه ها مبانی معرفتی خود را بصورت ناگفته و نانوشته به همراه خود می آورند و تا این مبانی را با خود همراه نداشته باشد توانایی استقرار و تثبیت در فرهنگ وارداتی نخواهند داشت. این به یک استحاله فرهنگی در مقصد منجر خواهد شد. برخی بر این باورند نحوه ورود علوم مدرن در کشورهای غیر غربی، مسیر دوم را طی کرده و می کند. (زرشناس، ۱۳۹۲: ۶۴) این مدل از

علم همراه با هژمونی و سلطه سیاسی و اقتصادی جهان غرب، قدرت انتخاب و پالایش را سلب کرده به همین جهت، مبانی معرفتی خود را هم با خود به همراه داشت (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۲۶)

حال پس از تبیین چگونگی ورود نظریه و علم از فرهنگ مولد به فرهنگ مصرف کننده، باید دید مواجهه روشنفکران با علم و نظریه غربی چگونه است؟ اگر مواجهه روشنفکران با علم و نظریه غربی فعال باشد نمی توان سخن از نفوذ به میان آورد. ولی اگر بتوان به نحوی اثبات کرد که مواجهه روشنفکران با علم و نظریه غربی مواجهه ای غیر فعال و صرفاً تقلیدی است آنگاه می توان نفوذ فکری را رد یابی کرد. روشنفکران خود، اغلب سخن از مواجهه فعال به میان می آورند و بر این باورند که در یک ترکیب و ادغام و احیاناً بکارگیری، صرفاً از تجربه بشری استفاده کرده اند. (سروش، ۱۳۹۷: ۳۹۵) لذا، تا معیاری برای ارزیابی وجود نداشته باشد این سخنان در حد یک ادعا باقی می ماند. به همین جهت اگر نتایج و خروجی نظریه روشنفکران را با نتایج علمی غربی مقایسه نمائیم می توان معیاری برای این مدعا ساخت. اگر نتایج نظریه روشنفکران همان نتایج علم غربی باشد می توان گفت روشنفکران با علم و نظریه های غربی مواجهه منفعل و تقلیدی داشته اند و اگر مواجهه فعالانه بوده باشد باید به نحوی بازسازی در علم غربی صورت داده باشند که حاصل این بازسازی و اصلاح، دستیابی به نتیجه ای متفاوت خواهد بود. در اینجا به ذکر چند کلید واژه که ماحصل خروجی نظریه پردازان روشنفکر است، ذکر خواهد شد. تاکید بر نسبییت ارزش و معرفت، تاکید بر اسلام سکولار و عاری از احکام اجتماعی، تاکید بر مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان سند تعامل دولت و مردم، دموکراسی خواهی به معنای غربی آن، از مصادیقی است که در اندیشه روشنفکران پس از انقلاب کاملاً پر رنگ مشاهده می شود. حتی بنیان روشنفکری معاصر بر این اصل استوار شده است؛ این کلید واژه ها حکایت از پذیرش انفعال گونه نظریه و علم غربی توسط روشنفکران دینی دارد.



شکل ۴ مدل مفهومی

مواجهه منفعلانه جریان روشنفکری، زمینه‌ای برای نفوذ غرب

تاریخ معاصر کشورمان گویای آن است که غرب به عنوان اعمال کننده قدرت نرم و جریان روشنفکری معاصر به عنوان عاملان و مجریان در این روند و نحوه و کارکرد این ایده ورزی در تضعیف یا احیاناً تغییر بنیان‌های نرم جمهوری اسلامی، فرایندی تاریخی و مستمر بوده است. تجربه سلطه و استعمار دوست ساله غرب بر جهان، این تجربه را برای غرب داشته است که اکنون از الگوهای نرم برای تغییر این کشورها استفاده نماید. از این منظر «استفاده از نخبگان بومی جهت کنترل و هدایت افکار عمومی به منظور پوشیده ماندن منشأ طرح‌های غربی و ایجاد تلقی عمومی که این رویدادها ماهیت داخلی دارد» (حمزه پور، ۱۳۸۷: ۳۵) مورد هدف واقع شده است. لذا از شیوه‌های مهم، «نابودسازی الگوهای اعتقادی بومی با ایجاد پوششی روشنفکرانه و عقلانی یکی از اهداف غرب در این راستا بوده است» (استونر ساندرز، ۱۳۸۷: ۲۵). غرب همواره تلاش کرده است به یک هم‌پیمانی غیر ملموس با روشنفکرانی که خود را وقف نشان دادن خطا پذیری عقاید مسلم می‌دانند و به برتری دموکراسی امریکایی به عنوان چارچوبی برای تحقیق فلسفی و فرهنگی اذعان دارند، دست یابد. (استونر ساندرز، ۱۳۸۷: ۲۸) یکی از این مسیرها از طریق ارتباط وسیع با جامعه دانشگاهی امریکا به ویژه اساتید برجسته بوده است (همان: ۳۰)

کارکرد و نقش روشنفکران معاصر در بسترسازی نفوذ غرب

رابرت هلوی، متفکر و ایده پرداز در پروژه های براندازی نرم، «مبارزه عاری از خشونت»، برای هر طیف از افراد جامعه نقشی ترسیم می کند. کارکرد جریان روشنفکری از این زاویه قابل تحلیل است. هانتینگتون در «موج سوم دموکراسی» نقش ارائه بدیل و جایگزین رژیم اقتدارگرا را بر عهده اصلاح طلبانی می داند که قرائت جدیدی از مقوله حکومت بدست می دهند و جامعه را به سمت دموکراسی سوق می دهند» (هانتینگتون، ۱۳۹۳: ۱۴۲) ارائه بدیل از چند جهت پر اهمیت است اولاً، این بدیل باید در قالب مفاهیم دینی باشد تا مورد پذیرش قرار گیرد ثانیاً باید دارای وجوهی از جذابیت نیز باشد. در این راستا پروژه روشنفکری معاصر ارائه خوانشی از اسلام است که برگرفته از معرفت شناسی مدرن غربی است. یعنی جریان روشنفکری معاصر که با معرفت شناسی مدرن غربی آشنا شده و آن را قطعی می پندارد، دین را مورد بازخوانی قرار می دهد. در این راستا دو شخصیت مهم روشنفکری یعنی عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری قابل طرح هستند. یکی با خوانش فلسفه علمی از اسلام و دیگری با خوانش هرمنوتیکی از دین، مطلوبیت های یک دین نسبی گرا را ارائه می دهند این دین نسبی گرا که خود زمینه را برای خوانش اسلام ها از دین را فراهم می کند می تواند قرائتی از دین ارائه دهد که با لیبرالیسم در انواع فلسفی و معرفتی آن همخوان باشد. (رک: روحی مهدی، مبانی معرفتی وارداتی روشنفکری دینی پس از انقلاب) عملیاتی شدن این مدل از دین ورزی زمینه تضعیف بنیان های حکومت دینی را فراهم می آورد. همچنانکه عبدالکریم سروش، پیروزی جریان اصلاحات در دهه هفتاد را نتیجه فعالیت های روشنفکری خود می داند: «دیدیم که مردم با رأی بالغه خود در دوم خرداد جواب ناهلان و حامیانشان را به نیکی دادند. قرائت روشنفکرانه از دین، غلبه خود را بر قرائت فاشیستی از دین نشان داد». (سروش، ۱۳۷۷: ۴۶) نیز باید به سخنرانی جهاننگلو در آمریکا درباره حوادث ۱۸ تیر ۷۸ اشاره کرد که او محور ارزیابی های خود را «نقش جوانان و روشنفکران ایرانی در گذار آرام به دموکراسی تبیین می کرد» (فضلی نژاد، ۱۳۹۰: ۵۱) لذا کارکرد جریان روشنفکری در دوره معاصر ارائه بدیل برای جمهوری اسلامی تا نایل به دموکراسی لیبرال بوده است. مقام معظم رهبری در این خصوص بارها تصریح کرده اند: «روشن فکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الآن هم عرض می کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴/۰۳/۰۵) بیمار بودن یعنی

جریان روشنفکری معاصر در ایده پردازی خود همواره غربی شدن را ملاک قرار داده و ایده او نه بازسازی تمدنی، بلکه در مسیر لیبرالیزه کردن جوامع سنتی بوده است.

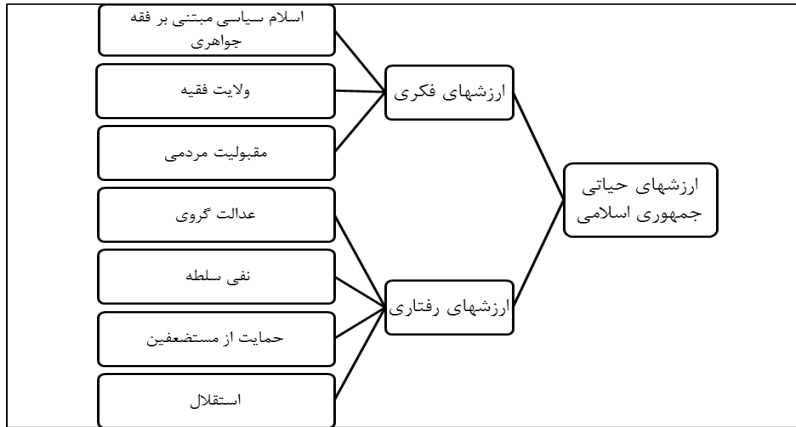
اهداف پروژه روشنفکری ایران در راستای امنیت‌زدایی از ج.ا.

بی شک با حاکم شدن ادبیات قدرت نرم در محیط امنیتی کشورها، نوع نگاه به تهدیدات یک نظام سیاسی و حتی فهم امنیت نیز متفاوت خواهد بود. اگر در گذشته همواره قدرت در انواع سخت آن مورد تحلیل قرار می گرفت تهدید نیز از همان جنس سخت تصویر سازی می شد. لذا دولت‌ها در صدد پیشینه کردن قدرت نظامی خود بودند و امنیت را ناظر به عدم وجود تهدید سخت تفسیر می کردند. ولی اکنون با ارتکاز به قدرت نرم در محیط امنیتی کشورها، تهدیدها نیز از جنس نرم بوده و احیاناً برخی وجوه امنیت نیز باید ناظر به همین مسائل باشد. برخی پژوهشگران حوزه قدرت نرم، کلید واژه «سرمایه اجتماعی» را حلقه وصل سه حوزه قدرت نرم، تهدید نرم و امنیت نرم ترسیم کرده اند. یعنی نقطه کانونی سه کلید واژه فوق ناظر به سرمایه اجتماعی است. کشوری در امنیت نرم قوی است که حائز سرمایه اجتماعی بالا باشد و تهدید نرم نیز ناظر به کاهش سرمایه اجتماعی است (جهان بین، ۱۳۹۳: ۴۹) بعنوان مثال شوروی پیش از فروپاشی دارنده دومین رتبه در سلاح های هسته ای بود پس دارای قدرت نظامی در حد اعلای خود بود ولی آنچه شوروی را به زوال نزدیک کرد کاهش سرمایه اجتماعی از طریق تضعیف ارزشهای بنیادین حاکم بر ایدئولوژی کمونیستی بود.

از این منظر، پروژه فکری جریان روشنفکری ایران در راستای امنیت‌زدایی جمهوری اسلامی تفسیر می شود. یعنی جریان روشنفکری با ایده پردازی های خود که متأثر از فضای فرهنگی و گفتمانی غرب است، ارزشهایی را متزلزل می کند که ناظر به امنیت نرم جمهوری اسلامی بوده و با تزلزل این ارزشها ذخایر سرمایه اجتماعی کشور دچار بحران می شود.

حال باید دید مهم ترین ارزشهای بنیادین جمهوری اسلامی چیست؟ و پروژه روشنفکری چگونه این ارزشها را هدف قرار می دهد؛ نگارنده از طریق نظر سنجی خبرگانی، دیدگاه بیش از ده تن از کارشناسان حوزه امنیت ملی را جمع بندی کرده است؛ مجموعه ارزشهای بنیادین و حیاتی جمهوری اسلامی از منظر آنان در دو بعد فکری و رفتاری خلاصه می شود. ارزشهای حیاتی فکری عبارتند از «اسلام سیاسی مبتنی بر فقه جواهری»، «ولایت فقیه» و «مقبولیت

مردمی» و ارزشهای حیاتی در بعد رفتاری شامل «نفی سلطه»، «استقلال»، «حمایت از مستضعفین» و «عدالت گروهی»، جمع بندی می شود که در شکل ذیل آمده است:



شکل ۵ - نمودار ارزشهای حیاتی جمهوری اسلامی

به نظر می رسد مجموعه نظریه پردازی روشنفکران دینی معاصر حداقل سه رکن ارزش های فکری جمهوری اسلامی را مورد هدف قرار می دهد. بعنوان مثال، اگر مجموعه پروژه روشنفکری دکتر عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری را در دو کلان پروژه «دین ثابت، فهم دینی متغیر» و «دین متغیر و فهم دینی هم متغیر» (رک: روحی مهدی، مبانی معرفتی وارداتی روشنفکری دینی پس از انقلاب) خلاصه کنیم، این دو پروژه ضرورتاً ارزشهای حیاتی فکری جمهوری اسلامی را تضعیف و حتی نفی می کنند. چرا که در دوره اول فکری، اصل دین ثابت و صامت قلمداد می شود، ولی فهم از دین متکثر می تواند باشد، در این صورت دیگر اسلام سیاسی مبتنی بر فقه جواهری کارآیی خود را از دست خواهد داد چرا که فهم مطلقسی از دین دیگر نمی توان تصور کرد. نیز اصل ولایت فقیه بعنوان ستون ساختمان جمهوری اسلامی متزلزل خواهد شد زیرا، فهم دین دیگر منحصر در یک فرد نخواهد بود و پلورالیسم دینی جای خود را به مطلق اندیشی دینی خواهد داد. در دوره دوم اصولاً دیگر قرآن کریم و سنت نبوی قابل استناد نخواهد بود که نیاز به ولایت فقها و اجتهاد مبتنی بر فقه جواهری معنا و مفهوم پیدا نماید. با متزلزل شدن دو رکن اول، بالضروره رکن سوم یعنی مقبولیت مردمی را نیز مورد تکانه های عمیق خواهد کرد.

در حوزه ارزش‌های رفتاری نیز، با تضعیف فقه جواهری و ولایت فقیه، تصمیم‌گیری در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی دیگر لزومی به مراجعه به دین ندارد و به عقل بشری خودبنیاد واگذار می‌شود که همان لیبرالیسم و سکولاریسم اجتماعی و سیاسی خواهد بود مسئله‌ای که هدف پروژه روشنفکری پس از انقلاب است. چنانچه سرورش دباغ در تبیین لوازم نظریه عبدالکریم سروش معتقد است «شالوده‌پنهان قبض و بسط را باید دفاع جانانه‌ای از لیبرالیسم معرفتی دانست» (دباغ، ۱۳۹۳: ۶) که لازمه ضروری لیبرالیسم معرفتی، لیبرالیسم اجتماعی و سیاسی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر درصدد تبیین چگونگی نفوذ غرب بر روشنفکران است. بر این مبنا نفوذ را می‌توان از دو زاویه مورد تحلیل قرار داد. ابتدا اینکه جهان غرب امروز با شیوه‌های نوین درصدد کنترل بر جوامع هدف خود است. ادبیات قدرت نرم مسیر نوین غرب برای حضور در جوامع مخاطب خود است که در ادبیات کشورها به استعمار فرانو نیز تعبیر می‌شود. در راستای نفوذ فکری و فرهنگی، زمینه‌های آشنایی غیر غریبان و نخبگان جوامع هدف، با مزیت‌های فرهنگی و تمدنی غرب از طریق بورس‌های تحصیلی، پژوهشی و حتی فعالیت‌های رسانه‌ای سیاست‌گذاری می‌شود. در این شیوه هدایت و کنترل مغزها بجای کشورها و حاکمان هدف‌گیری می‌شود. غلبه فرهنگی بر جامعه هدف و نخبگان را می‌توان منفذی برای نفوذ فکری و فرهنگی غرب ترسیم کرد.

در مقابل، نخبگان روشنفکر قرار دارند که از چند جنبه اهمیت می‌یابند اول اینکه اغلب روشنفکران در فضای فرهنگی و فکری غرب زیسته و علم آموخته‌اند. زمینه این آشنایی را باید در دیپلماسی عمومی غربی جستجو نمود. دوم اینکه با این تجربه زیسته در غرب، به شکاف میان باورهای سنتی خود و جهان مدرن پی برده‌اند و اکنون دغدغه حل این شکاف را با خود دارند. البته در این مسیر با دو آسیب مواجه‌اند. یکی اینکه غلبه فرهنگی غربی، کفه ترازوی اندیشه‌ورزی را به سمت غرب متمایل و اندیشه ورزی در حل این شکاف به سمت غرب کج شود. دیگر اینکه از آنجایی که میان فرهنگ و نظریه همواره ترابط عمیقی وجود دارد. بکارگیری آموخته غربی برای تبیین جامعه سنتی خود دچار لغزش شده و مواجهه منفعل را مواجهه فعال تصور و مواجهه

منفعل را راهکار برون رفت از مشکلات جامعه خود بدانند. در حالی که مواجهه منفعل بنیان فرهنگی جامعه سنتی را به صورت کلی منهدم کرده و جامعه را غربی می‌کند. تخریب بنیانهای فرهنگی یک جامعه یعنی انهدام ارزشهای حیاتی و بنیادین یک جامعه که در واقع رابط حاکمیت و مردم هستند. تضعیف مبانی مشروعیت بخش یک نظام سیاسی به شکلی غیر مستقیم ضرورتاً منجر به کاهش سرمایه اجتماعی یک کشور شده و تهدید نرم برای آن جامعه فعلیت می‌یابد لذا در وضعیت هایی که یک نظام سیاسی نیاز به همراهی حداکثری دارد شکاف های عمیق گفتمانی نظام سیاسی حاکم با مردم خود را نشان داده و در وضعیت های بحرانی زمینه فروپاشی اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌نماید.

منابع

۱. استونر ساندرز، فرانسیس (۱۳۸۷). نیم قرن جنگ سرد فرهنگی، تهران: موسسه مطالعات کاربردی.
۲. استیس، والتر تنس (۱۳۹۷). دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، تهران: نشر حکمت.
۳. اسناد لانه جاسوسی آمریکا (۱۳۷۹). دانشجویان پیرو خط امام، تهران: انتشارات جهان کتاب.
۴. ایزدی، فواد (۱۳۹۰). دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال ایران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۵. آوینی، مرتضی (۱۳۹۴). توسعه و مبانی تمدنی غرب، بی نا.
۶. بابایی، محمد باقر (۱۳۸۹). رمز موفقیت در تحقیق، انتشارات فکر و بکر.
۷. برمن، ادوارد (۱۹۸۳). کنترل فرهنگ (نقش بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر در سیاست خارجی آمریکا، مترجم الیاسی حمید، نشر نی
۸. بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۷). روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه شیرازی، جمشید، تهران: نشر فرزانه روز.
۹. بیدگلو، رضا (۱۳۹۵). دیپلماسی عمومی آمریکا در ایران دوره دوم پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۰. پارسانیا، حمید (۱۳۸۷). «نسبت علم و فرهنگ»، فصلنامه راهبرد فرهنگ، سال اول، شماره ۲.
۱۱. پارسانیا، حمید (۱۳۹۲). «نظریه و فرهنگ، روش شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی»، فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره ۲۳.
۱۲. پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۰). شناخت عینی، رهیافت تکاملی، احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴). «امپریالیسم گفتمان مسلط، تاملی در استراتژی‌های نرم افزارانه سلطه»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی، شماره ۷.
۱۴. جهان بین، فرزاد (۱۳۹۳). «سرمایه اجتماعی حلقه ارتباطی قدرت نرم، امنیت نرم، تهدید نرم»، فصلنامه مطالعات قدرت نرم، شماره ۱۰.

۱۵. جی کال، نیکلاس (۱۳۸۷) دیپلماسی عمومی، ترجمه دانشکده و پژوهشکده اطلاعات و امنیت.
۱۶. چالمرز، آلن اف (۱۳۹۷) چیستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: نشر سمت.
۱۷. حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۶). «جهانی شدن از دید نظریه نوگرامشین در اقتصاد سیاسی»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی شماره ۱۲.
۱۸. حسن خانی محمد (۱۳۸۶). «نقش فرهنگ و ابزارهای فرهنگی در طراحی و پیشبرد دیپلماسی، با تاکید بر سیاست خارجی امریکا»، همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست
۱۹. حسینی، حسین (۱۳۸۹). «جنگ نرم از تهدید تا پاسخ»، فصلنامه عملیات روانی، شماره ۲۶، تابستان.
۲۰. حمزه پور، علی (۱۳۸۷). الگوهای براندازی نرم، تهران: موسسه مطالعات کاربردی.
۲۱. داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۶). انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، تهران: نشر مرکز فرهنگی علامه طباطبایی.
۲۲. دباغ، سروش (۱۳۹۳). «گفتاری در معرفت‌شناسی، خطاشناسی نظریه تکامل معرفت دینی»، فصلنامه ایران نامک، سال ۲۲، شماره ۲.
۲۳. دوریش، رضاداد (۱۳۸۱). کتاب امریکا، ویژه دیپلماسی عمومی در امریکا، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
۲۵. رزاقی ابراهیم (۱۳۷۶). اقتصاد ایران، تهران: نشر نی.
۲۶. رهنمایی، سید احمد (۱۳۸۰). غرب شناسی، قم: موسسه امام خمینی.
۲۷. زرشناس، شهریار (۱۳۹۲). مبانی نظری غرب مدرن، قم: دفتر نشر معارف.
۲۸. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷). رازدانی و روشنفکری و دینداری، تهران: نشر طلوع‌آزادی، چاپ سوم.
۲۹. سروش، عبدالکریم (۱۳۹۷). کلام محمد رویای محمد، تهران: نشر صقراط، چاپ اول.
۳۰. سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۳۸۹). قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳۱. صالحی امیری، رضا (۱۳۸۹). دیپلماسی فرهنگی، تهران نشر ققنوس.
۳۲. طباطبایی محمد حسین (۱۳۷۰). ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: باقر موسوی، تهران: نشر تهران.
۳۳. فتاحی اردکانی، حسین؛ مسعودنیا، حسین و امام جمعه زاده، سیدجواد (۱۳۹۷). «تحلیل مفهوم قدرت و منابع تشکیل دهنده آن از دیدگاه جوزف نای (سخت، نرم، هوشمند)»، فصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال ۸، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱۵۳-۱۳۰.
۳۴. فرضی هولاسو امین (۱۳۸۹). قدرت سخت و قدرت نرم: <http://www.aftabir.com/articles/view/politics/world/c1c1277723246>
۳۵. فضلی نژاد، پیام (۱۳۹۰). شوالیه‌های ناتوی فرهنگی، تهران: موسسه انتشارات کیهان.
۳۶. فیرحی، داوود (۱۳۹۷). آستانه تجدد در شرح تنبیه الامه و تنزیه المله، تهران: نشر نی.
۳۷. کانت، ایمانوئل (۱۳۷۸). روشنگری چیست، ترجمه بدالله موقن، بی نام.
۳۸. کریم زاده، علی (۱۳۹۷). نفوذ فرهنگی و اجتماعی، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (ع).
۳۹. کریمی، رضا (۱۳۸۹). «تفکیر یا تفکر»، ماهنامه سوره، شماره ۴۶.
۴۰. کواین، ویلارد وی و اولیان، جوزف اس (۱۳۹۳). شبکه باور، ترجمه امیر دیوانی، تهران: نشر سروش.
۴۱. گیلیوآ، ایتان (۱۳۸۸). ارتباطات جهانی و سیاست خارجی، ترجمه حسام‌الدین آشنا، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۴۲. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۳). تأملاتی در قرائت انسانی از دین، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول.
۴۳. معلوف، لویس (۱۳۸۷). المنجد فی اللغة و الادب و العلوم، تهران: اسلامی
۴۴. مولانا، سید حمید (۱۳۹۳). اطلاعات و ارتباطات جهانی: مرزهای نو در روابط بین‌الملل، نشر کتابدار- تهران
۴۵. نای جوزف (۱۳۹۲). قدرت هوشمند، ترجمه مهدی ذوالفقاری، دانشگاه امام صادق
۴۶. نای، جوزف (۱۳۸۷). قدرت نرم؛ ابزار موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سید محسن روحانی تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۴۷. الوانی، سیدمهدی (۱۳۸۶) مدیریت عمومی، تهران، تهران: نشر نی، چاپ سیزدهم.

۴۸. هاشمی، محمد منصور (۱۳۹۶). دین اندیشان متجدد، تهران: انتشارات کویر چاپ ۵.
۴۹. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۳). موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، نشر ققنوس.
۵۰. هایدگر، مارتین (۱۳۹۸). هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
51. Du Gay, Paul (2017). Production of Culture / Culture of Production, The Open University
52. Griffiths, Martin and others (2008), International Relations: The Key Concepts,
53. Hall, Stuart (2015). "The Centrality of Culture", Notes on the Cultural Revolutions of Our Time,
54. Kenneth Thompson, Media and Cultural Regulation, Open University Press.
55. London and New York: Routledge.
56. Mattern, J.B. (2018). Why soft power isn't so soft: representational force and the sociolinguistic construction of attraction in world politics', Millennium. Journal of International Studies, 33(3), 583-612
57. Williams, Raymond (1958). Culture and Society, London: Chatto and Windus.